

درس يكّم: اصول عمليه (١)

متن عربى

القاعدة الأولى والثانية حالة الشكّ

عرفنا سابقاً أن الفقيه فى مقام استنباط الحكم الشرعى يستعين بنحوين من الأدلة:

الأمارات او ما يصطلح عليه بالألة المحرزة

و الأصول العملية.

و حديثنا الى الآن كان عن النحو الأول، و من الآن يقع فى النحو الثانى.

القاعدة الاولى

و نقصد من القاعدة الاولى ما يحكم به العقل بقطع النظر عن الشرع، و من القاعدة الثانية ما يحكم به الشرع. و

فى مجال القاعدة الأولى نقول: إذا شك المكلف فى تكليف شرعى و لم يمكن إثباته أو نفيه من خلال الأدلة

المحرزة ففى تحديد الموقف العملى اتجأه بحسب نظر العقل مسلكان:

الاول: م سلك الم شهور الذى يرى أن التكليف إذا لم يتم عليه البيان فيقبح من المولى العقاب على مخالفته، و هو

ما يعرف بمسلك قاعدة قبح العقاب بلا بيان.

و مرجع هذا المسلك إلى اختصاص حق الطاعة للمولى بخصوص التكاليف المعلومة دون المشكوكة.

الثانى: مسلك حق الطاعة الذى يرى أن الحق المذكور للمولى يشمل كل تكليف محتمل ما لم يأذن المولى

بالخلاف. و بناء على الأول تكون القاعدة الأولى هى البراءة، بخلافه على الثانى، فإنها الاحتياط ما لم يؤذن

بالخلاف.

الدليل على مسلك قبح العقاب بلا بيان

يظهر من المحقق النائينى رحمة الله عليه الاستدلال على المسلك المذكور بوجهين:

١. أن العقاب على التكليف عند عدم العلم به عقاب على ما لا مقتضى للتحرك عنه -فإن المحرك خصوص

العلم، فالأسد مثلاً إنما يحرك نحو الفرار بوجوده العلمى دون الواقعى - فيكون قبيحاً.

٢. إن العقلاء فى أعرافهم يقبّحون عقاب المأمور على مخالفة تكليف لم يصل إليه.

و فيه:

أما الأول فيرده: أن المحرك هو الخروج عن عهدة حق الطاعة للمولى، و ليس هو امتثال التكليف بعنوانه، فلا بدّ

من تحديد حق الطاعة، فإن ادعى الفراغ عن عدم شموله للتكليف المشكوك فهو أول الكلام و عين المتنازع فيه، و

إن لم يفترض الفراغ عن عدم الشمول فلا معنى إذن لافتراض أن التحرك مع عدم العلم بالتكليف هو بلا مقتضى.

و أما الثاني، فهو قياس لحق الطاعة الذاتي الثابت له سبحانه على حق الطاعة المجعل من العقلاء فيما بينهم، و هو مرفوض، فإن الحق الثاني حيث إنه مجعل من العقلاء فيكون محدداً سعةً و ضيقاً تبعاً لجعل العقلاء، و هو عادة يكون في حدود التكاليف المقطوعة، و أما الحق الأول فهو ذاتي غير مجعل، و لا يلزم من ضيق دائرة الحق المجعل ضيق دائرة الحق الذاتي.

و عليه لابدّ من تحديد دائرة الحق الذاتي بشكل مستقل، و ذلك بالرجوع إلى الوجدان، و هو قاضٍ بالتعميم. و النتيجة: أن القاعدة العملية الأولية عقلاً هي الاشتغال ما لم يثبت شرعاً الترخيص بالخلاف.

القاعدة الثانويه

و أما القاعدة الثانويه فهي عبارة عن حكم الشارع، و المعروف أنها تقتضي البراءة الشرعية، في مقابل من يرى أنها تقتضي الاحتياط.

و على هذا تكون نتيجة القاعدتين على م سلك قاعدة قبح العقاب بلا بيان متوافقة، و أما على م سلك حق الطاعة فهي مختلفة، و لا محذور في ذلك، فإن حكم العقل بالاشتغال مقيد منذ البداية بعدم تنازل الشارع، فإذا حكم بالبراءة رفع العقل يده عن حكمه.

توضيح و شرح متن

قاعده اوليه و ثانويه هنگام شك در تكليف

مقدمه

سابقاً بیان کردیم که فقیه برای استنباط حکم شرعی از دو نوع دلیل بهره می‌برد؛

الف. اماره یا دلیل محرزه، که در این صورت به استناد آن، حکم شرعی در مورد خاص را کشف می‌کند. مثلاً مکلف با استناد به خبری که زراره (یکی از شیعیان و راویان حدیث)، از امام صادق علیه السلام نقل کرده، کشف می‌کند که ربای حرام، صرفاً بر اجناسی که از طریق پیمان و یا وزن کردن، معامله می‌شوند، صادق است.

بنابراین مکلف با استناد به اماره که یکی از اقسام دلیل محرزه است، حکم شرعی (ربا در غیر مکیل و موزون حرام نیست) را، کشف می‌کند. در درس‌های سابق پیرامون این نوع دلیل بحث کردیم.

ب. اصل عملی، یعنی مکلف حکم شرعی را در یک مورد خاص نمی‌داند؛ مثلاً نمی‌داند که این مایع که در این ظرف قرار دارد، خوردنش حلال است یا حرام؟ در این حالت مکلف به دسته‌ای از ادله استناد می‌کند که این ادله اگر چه حکم شرعی نسبت به این مایع را بیان نمی‌کنند لکن مکلف را در مقام عمل یاری داده و از تردید خارج می‌کنند. مثلاً اصله الحلیه می‌گوید این مایع که حکم آن را نمی‌دانی (شک داری خوردن

آن حلال است یا حلال نیست)، می توانی بخوری. به این قسم از ادله، اصل عملی گفته می شود. محل بحث ما پیرامون این نوع از ادله می باشد.

القاعدة الأولى

هنگامی که مکلف در وظیفه شرعی خودش شک می کند و نمی تواند سلباً و ایجاباً حکم شرعی را به دست آورد (مثلاً مکلف نمی داند استعمال دخانیات چه حکمی دارد، آیا حرام است و باید ترک کند و یا اینکه حلال است و استعمال آن اشکالی ندارد؟)، این سؤال پیش می آید که بالاخره مکلف در مقام عمل باید چکار کند؟ آیا باید از استعمال آن اجتناب کند و یا اینکه اجتناب لازم نیست؟

برای روشن شدن وظیفه مکلف در این حالت، به دو طریق می توان بحث کرد؛ طریق اول این است که ببینیم مقتضای قاعده اولیه چیست؟ یعنی مقتضای حکم عقل را در حالت شک و تحیر به دست آوریم. طریق دوم این است که ببینیم مقتضای قاعده ثانویه چیست؟ یعنی آیا شارع مقدس وظیفه ای برای مکلف در هنگام شک در حکم شرعی بیان کرده یا خیر؟ و اگر بیان کرده مقتضای حکم شرعی در این حالت چیست؟ شهید صدر (ره) دو دیدگاه پیرامون قاعده اولیه (حکم عقل)، در حالت شک مطرح می نمایند.

دیدگاه اول: (نظریه قبح عقاب بلا بیان)

مشهور اصولیون معتقدند: تا زمانی که حکم شرعی یک عمل برای مکلف بیان نشده، از ساحت مولا به دور است که مکلف را به خاطر مخالفت با آن حکم مجازت کند. بر اساس این نظریه، حق طاعتی که خداوند بر بندگان دارد، صرفاً در تکالیفی است که برای مکلف معلوم و مشخص باشد، و لذا در تکالیف مشکوکه، خداوند بر بندگان حقی نداشته، و اگر مکلف را به خاطر انجام و یا ترک تکلیف مشکوک عذاب کند، عمل قبیحی انجام داده است.

مثلاً، فرض کنیم استعمال دخانیات حرام بوده، و این حکم به دست مکلف نرسیده است. و مکلف چون نمی دانسته استعمال آن حرام است، آن را استعمال کرده است. در اینجا بر اساس نظریه قبح عقاب بلا بیان، قبح است که خداوند مکلف را به خاطر استعمال دخانیات مجازات کند.

دیدگاه دوم: نظریه حق الطاعة

با توجه به اینکه بین انسان و خدا رابطه بندگی و مولویت برقرار است (انسان بنده و خداوند مولای اوست). و لازمه مولا بودن خداوند این است که انسان از دستورات خداوند اطاعت نماید. به بیان دیگر خداوند نسبت به بندگان حق اطاعت دارد. این حق اقتضا می کند که تا زمانی که خداوند به انسان اجازه ترک تکلیف نداده، باید انسان تمام چیزهایی را که یقین دارد که مولا نسبت به آن ها دستوری داده و یا حتی احتمال می دهد که نسبت به آنها دستوری داده، اتیان نماید.

دلیل طرفداران نظریه قبح عقاب بلا بیان

مرحوم شهید صدر برای اثبات نظریه مشهور که همان قبح عقاب بلا بیان می باشد، استدلال مرحوم نائینی^۱ را ذکر می کنند، و می فرمایند: این استدلال را می توان به صورت دو دلیل جداگانه چنین خلاصه کرد؛

۱. محمد حسین نائینی، اجود التقريرات، قم: انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸ ش، ج ۲، ص ۱۸۶.

دلیل اول: تکلیفی می‌تواند در عبد انگیزه ایجاد کند و محرک عبد برای انجام آن باشد که مکلف یقین داشته باشد چنین تکلیفی وجود دارد. هر چند واقعا چنین تکلیفی از سوی مولا صادر نشده باشد، بلکه همین علم عبد به وجود تکلیف محرک او خواهد بود تا بر اساس علم خود عمل نماید. اما اگر در واقع تکلیفی وجود داشته باشد، و مکلف نسبت به آن جاهل باشد انگیزه‌ای برای انجام آن از سوی مکلف نخواهد بود. به بیان دیگر وقتی نمی‌داند تکلیفی وجود دارد یا خیر به کدامین انگیزه تکلیف مشکوک الوجود را انجام دهد. سخن فوق نه تنها نسبت به تکالیف صادق است بلکه نسبت به غیر تکالیف و سایر اعمال هم صادق است. مثلا انسان از شیر می‌ترسد و باید از او فرار کند، اما این فرار کردن زمانی صورت می‌گیرد که بداند شیری وجود دارد، اما اگر نداند که شیری در کمین او است، و لو در واقع شیر در کمین او هم باشد، عکس‌العملی نشان نداده و فرار نمی‌کند.

حاصل آنکه علم به تکلیف محرک عبد برای انجام آن است. پس زمانی که مکلف نسبت به تکلیفی جاهل است و شک دارد که آیا عمل بر اساس آن لازم است یا خیر، محرکی برای انجام تکلیف وجود ندارد. بنابراین مجازات عبد به خاطر حرکت نکردن برای انجام تکلیف، قبیح خواهد بود. زیرا عاملی که موجب تحریک و حرکت عبد برای انجام تکلیف گردد، وجود نداشته است. پس مکلف نسبت به تکلیف مشکوک می‌تواند برائت جاری نماید.

دلیل دوم: اگر ما به عرف و عقلاء رجوع کنیم می‌بینیم که عقلاء عالم قبیح و زشت می‌دانند که مولایی عبد خودش را به خاطر ترک تکلیفی که به آن آگاهی نداشته، مجازات کند. پس قبیح است که خداوند هم بندگان را به خاطر ترک تکلیفی که از آن آگاهی نداشته مجازات کند. و عمل قبیح از خداوند صادر نمی‌شود، پس خداوند بندگان را به خاطر عملی که به آن علم نداشته اند، عذاب نمی‌کند.

اشکال بر دلیل نظریه قبح عقاب بلایان

شهید صدر معتقد است؛ دلایل محقق نائینی برای اثبات نظریه قبح عقاب بلایان قابل قبول نبوده و هر دو دلیل مبتنی به اشکال است.

اشکال بر دلیل اول؛ آن چیزی که محرک عبد است و او را برای انجام تکلیف به حرکت وامی‌دارد، عمل به وظیفه‌ای است که در برابر مولا دارد. و آن وظیفه اطاعت کردن از مولا است. بنابراین همین احساس وظیفه که یک حالت شخصی و درونی است، محرک عبد برای انجام تکلیف است. و علم به تکلیف محرک عبد نیست تا شما بگویید که وقتی علم نبود محرک هم نیست، و سپس نتیجه بگیرید که عقاب بدون محرک تکلیف قبیح است.

حال که روشن شد محرک عبد لزوم اطاعت کردن از مولا است، باید ببینیم محدوده این اطاعت کردن کجاست. آیا باید عبد در تکالیفی که نسبت به آنها شک دارد اطاعت مولا را به جا آورد؟ یا خیر، این لزوم اطاعت صرفا برای تکالیفی است که مکلف نسبت به آنها علم دارد؟

اگر ادعا شود که لزوم اطاعت از مولا نسبت به تکالیف مشکوک منتفی است، خواهیم گفت که این سخن صرفا ادعا است. (مصادره به مطلوب است) باید برای مدعا دلیل و برهان آورده شود، و وقتی نتوانستیم برهانی برای این مدعا که «حق الطاعه شامل تکالیف مشکوک نمی‌شود»، بیاوریم پس این سخن که در صورت عدم علم به تکلیف، محرکی برای انجام عمل وجود ندارد نیز، بدون دلیل و باطل خواهد بود.

۱ شکال بر دلیل دوم؛ لازمه دلیل دوم این است که حق اطاعت خداوند را به حق اطاعت دیگر مولاها (امر کننده ها)، تشبیه کنیم. و حال آنکه این تشبیه کردن بدون دلیل و برهان است. اگر چه حق طاعت در میان عقلاء صرفاً شامل تکالیف معلوم و یقینی می باشد، اما بین حق طاعت خدای متعال که یک حق ذاتی و غیر قراردادی است، و حق اطاعت سایر عقلا که یک حق قراردادی و غیر ذاتی است، تفاوت اساسی وجود دارد. بنابراین ما برای اثبات اینکه آیا حق طاعت مولا (یعنی خدای متعال) شامل تکالیف مشکوکه می شود یا خیر، به یافته های درونی خود مراجعه کنیم، و یافته درونی ما (عقل عملی) حکم می کند که حق طاعت مولا، هم شامل تکالیف معلومه می شود و هم تکالیف مشکوک و غیر معلوم.

حاصل آنکه؛ از میان دو نظریه مذکور برای قاعده عملیه اولی در هنگام شک در تکلیف، حق نظریه دوم است. یعنی وظیفه مکلف عمل به تکالیف مشکوکه (اصاله الاشتغال)، است؛ مگر اینکه از سوی شارع اجازه ترک تکلیف مشکوک صادر شده باشد.

قاعده ثانویه در موارد شک در تکلیف

منظور از قاعده ثانویه حکمی است که شارع در موارد شک در تکلیف بیان نموده است. علماء اصول معتقدند؛ قاعده ثانویه در موارد شک در تکلیف، براءت است. بر خلاف اخباریون که در موارد شک در تکلیف، معتقدند شارع مقدس دستور به احتیاط کردن داده است.

حاصل سخن آنکه، قاعده عملی اولی (قاعده عقلی) بر اساس دیدگاه اول (نظریه قبح عقاب بلا بیان)، براءت عقلیه است. یعنی انسان نسبت به تکالیف مشکوکه بریء الذمه بوده، و به خاطر ترک و یا انجام آنها عقوبتی نخواهد داشت. و از آنجا که قاعده ثانویه نیز براءت است، بنابراین نتیجه قاعده اولیه و ثانویه بر اساس نظریه قبح عقاب بلا بیان، یک چیز - یعنی براءت-، خواهد بود. اما بر اساس دیدگاه دوم (نظریه حق الطاعه)، قاعده اولیه و ثانویه با هم یکسان نخواهد بود. قاعده عملی اولیه، احتیاط (اصاله الاشتغال) است. یعنی مکلف نسبت به تکالیف مشکوکه مشغول الذمه است و تا زمانی که آنها را انجام ندهد اگر احتمال وجوب می دهد، و یا ترک نکند اگر احتمال حرمت می دهد، بریء الذمه نمی شود. بنابراین اگر نسبت به تکلیف مشکوک بی توجه باشد، مستحق عقاب خواهد بود. مگر اینکه از سوی شارع دلیلی بیابد که ترک تکلیف بلامانع است. که در این صورت قاعده ثانویه جایگزین قاعده اولیه خواهد شد.